

نوبهار

نوبهار آلد، آرزوها کُل لی کند کُل، خانه در کوی بلبل لی کند
بنفشه بر لب جوی، لاله در دیار زلف سیه رخنه در سنبل لی کند
کُر بجینم بهریار از باغ کُلدسته ای بلبل سوخته جان کی تحلل لی کند
تانشینی در سایه سرو با کُلجهره از شرفه بوس لب شیشه قلقل لی کند
فرصت صحبت طلب کردم در خلوتکھی یار احتیاط کار نا تائل لی کند
تاشنیدم آفتاب صلح لی تابددردیار این دل لهجوررخ سوی کابل لی کند
کاروزحلت باشد لایه عزوشرف دهقان وطن کار با توکل لی کند
عصر لیکنیم است و تدبیر بشر از وسایل کشت و کار تکالل لی کند
دربهاریکه حرف حق لردم لیزند خرس زلستانی از جه تطاول لی کند
بر یتیلان دیناری کُر لی کنند نثار کرکسان لاش خوار جباول لی کند
دروطن بی هلدلی بیشرفت لشکل است نهال تعالی ازان تناول لی کند
از حالله کُرکان بیکرباغ باره شد شیرکارتون لیببند و تغافل لی کند
آن یکی از دانش و تدبیر بر لاه راه یافت وین دیکر بر شعر حافظ تفاؤل لی کند

در نان درد باشد فروغ در سواد و وفاق

لرک بر لریضی کزین نسخه تجاھل لی کند

م.ش. فروغ

